احیای فکر دینی در ایران ـ ظهور مانی

ظهور مانی

درتعقیب برنامه‌های معنویت‌گسترانهٔ اردشیر پاپکان، مؤبدان و هیربدان با برخورداری ازحمایت همه‌جانبهٔ سیاسی و مالی دستگاههای دولتی در سراسر کشور پراکنده شدند و فعالیتهای دامنه‌داری را درراه تبلیغ دین و مبارزه با کژیها و مفاسد اجتماعی به‌راه انداختند. نهضت سراسری بازگشت به‌دین و جنب و جوش ناشی ازآن در تاریخ ایران بی‌سابقه بود. درکنار فعالیتهای گستردهٔ مؤبدان برای همه‌گیر کردن آئین زرتشت و ترویج مراسم عبادی، در خارج ازحوزهٔ فقاهت رسمی نیز کسانی با نیت ایجاد یک دین همه‌گیر اقداماتی درراه معرفی چهره‌ئی نوین و ناشناخته از یک آئین همه‌پسند و مورد قبول اقوام غیر زرتشتی ساکن در نواحی پیرامونی کشور به‌عمل آوردند. **مانی** بارزترین چهرهٔ تاریخی در این زمینه شد.

مانی (متولد سال ۲۱۵ م) از یک خانوادهٔ همدانی مقیم یکی از روستاهای کسکر (اکنون واسط در جنوب عراق) بود که روایتهای سنتی نسبش را به‌حکومتگران پارتی میرسانند. پدرش فاتک مردی تحصیلکرده بود که به‌نوشتهٔ ابن‌الندیم[۱] در تیسپون میزیست و تحت تأثیر افکار نوین فیلسوفان و حکمای ماندائی و غنوصی قرار داشت.[۲] او به‌روایتی در اواخر عمرش به دشتمیشان

۱- الفهرست: ۵۰۸ .

۲- ماندا یک عبارت آرامی به‌معنای عرفان (شناخت قلبی خدا و حقیقت) است. این مکتب در اوائل قرن اول مسیحی توسط متفکران کلدانی در حوالی بابل شکل گرفت و به‌زودی در میان متفکران دینگرای یونانی جا باز کرد. غنوص (Gnosis) یک عبارت یونانی به‌معنای اشراق (شناخت مبتنی برالهام) و ترجمهٔ «ماندا» است. این مکتب اساسا در حران و براساس افکار زاهدانه و صوفیانهٔ کلدانیها شکل گرفت و یونانیان مهاجر به‌اسکندریه و حران به‌آن غنا بخشیدند. صابئین پیروان مکتب عرفانی تحول‌یافتهٔ کلده و بابل بودند که ریشه در نجوم بابلی و ستاره‌پرستی کهن داشتند و نوعی توحید زهدگرایانه را به‌وجود آورده بودند. هرسه این مکتبها چون اساسا در کلده شکل گرفتند، از جهات مختلفی با یکدیگر اشتراک و شباهت داشتند. در هرسه این مکتبها میتوان رد پای تعالیم عرفانی زرتشت را یافت و ادعا کرد که اینها تحت تأثیر دین ایرانی در خاورمیانه و در منطقهٔ نفوذ فرهنگ ایرانی شکل گرفته‌اند. یعنی در حقیقتْ

(در خوزستان) رفته به‌فرقهٔ دینی مُغتَسِله پیوست و در همانجا ماندگار شد.[1] مانی نزد حکمای حران و نصیبین تحصیل کرد و افکار زهدگرایانه و دنیاگریزانهٔ ماندائیها و غنوصی‌ها بر روح او تأثیر بسیار نهاد؛ و چون از کودکی تحت تأثیر شدید داستانهای دینی مغتسلهٔ خوزستان و عراق بود، چنان به‌ذهن خود تلقین کرده بود که جهان به‌یک پیامبر نوین نیاز دارد. تحت تأثیر همین خودتلقینی، در سنین نوجوانی احساس میکرد که آن پیامبری که جهان در انتظارش نشسته است او است. او چنان غرق تفکر در این زمینه بود که یکبار فرشتهٔ وحی که **توأم** نامیده میشد را دید و آوازش را شنید که به‌او میگفت: «خویشتن را پاکیزه بدار و از شهوتها و امیال نفسانی دوری گزین». سپس درحوالی ۲۴ سالگیش همان فرشته بر او ظاهر شد وگفت که پروردگار روانبخشْ وی‌را (فرشته را) مأمور کرده است تا به‌او ابلاغ کند که هنگام آنست که برای تبلیغ دین نوین به‌پا خیزد و راه رستگاری را به‌مردم نشان دهد.[2]

به‌هرحال، مانی درسال ۲۳۹م به‌فکر ایجاد تحولی عظیم در دین ایرانی افتاد و عقائد درونیش را به‌رشتهٔ تحریر درآورد و درعراق و خوزستان برای آن به‌تبلیغ پرداخت. بنظر میرسد که تا سال ۲۴۱ که اردشیر پاپکان درگذشت، مانی از یک شخصیت والا و نفوذ چشمگیری برخوردار بوده است؛ زیرا در مراسم تاجگذاری شاپور که درهمین سال انجام شد بعنوان یک شخصیت بلندپایهٔ دینی شرکت کرد، وگویا هم او بود که تاج شاهنشاهی را برسر شاپور نهاد. این قضیه معلوم میدارد که مانی از یک خاندان صاحبنام از مغان بوده است. او به‌قصد تأثیرگذاری بر افکار شاپور تعالیم مدونش را درکتابی با عنوان **شاپورگان** به‌شاپور تقدیم کرد و توانست شاپور را که مردی آزاداندیش و دین‌دار بود متوجه اهمیت افکار خودش سازد و زمینهٔ فعالیتهای بیشتر تبلیغیش را فراهم سازد. از این‌سال مانی عملا در زمرهٔ یکی از مؤبدان بلندپایه در نظر مردم جلوه کرد که حمایت شاهنشاه را با خودش دارد. او با برخورداری ازهمین موقعیتْ فعالیتهای تبلیغیش

تأثیری که تعالیم عرفانی زرتشت بر اذهان کلدانیهای اندیشمند نهاده بود، آنها را به‌تدریج از افکار دینی کهن عراق دور ساخته به‌تفکر نوینی سوق داده بود که- سرانجام- این مکتبها از آن بیرون آمد. مغتسله فرقه‌ئی از ماندائیها بودند که گویا از یک پیامبر آرامی‌تبار به‌نام «یوهانس» (یونس/ یحیی) پیروی میکردند، و پیامبرشان به‌آنها وعده داده بود که به‌زودی پیامبر دیگری ظهور خواهد کرد وسلطنت را به‌دست خواهد گرفت وجهان را پر از عدل وداد خواهد ساخت. همین انتظار ظهور سبب شد که بخشهائی از مغتسله و ماندائیها از اواخر قرن دوم میلادی به‌بعد جذب تبلیغات مبلغان مسیحی شوند و به‌دین مسیح درآیند.

۱- الفهرست: ۵۰۸ .

۲- همان .

را در عراق و خوزستان گسترش داد. ازآنجا که اقوام آرامی و خوزی‌ها به‌تأثیر از مبلغان مذهب مغتسله (پیران یک پیامبر دیرینهٔ محلی به‌نام یوهانس) ازمدتها پیشتر درانتظار پیامبر نوظهوری بودند، مانی درمیان این اقوام پیروان بسیاری به‌دست آورد.

چند سال بعد مؤبدی به‌نام **کرتیر** به‌منصب ریاست دستگاه دینی کشور رسید. ما مؤبد کرتیر، را که احتمالاً از مغان آذربایجانی بود، ازراه سنگنبشتهٔ خودش میشناسیم. او در اواخر سلطنت شاپور اول و سپس در عهد هرمز اول و بهرام اول و بهرام دوم سِمَتِ مؤبدان مؤبد ایران را داشت، و از نفوذ و قدرت بسیار زیادی برخوردار بود، تا جائی که شرح فعالیتهای دینگسترانه‌اش را درکتیبهٔ نقش رستم نگاشته و درآن دربارهٔ اقداماتی که در جهت سرکوب دینی پیروان عقائد غیر زرتشتی به‌عمل آورده داد سخن داده است. این مؤبد که بنا به‌آنچه در کتیبه‌اش ذکر کرده تا پیش از آن ادارهٔ امور مدارس دینی کشور را در دست داشته، مردی بسیار متعصب و انحصارگرا بود، و به‌جز یک برداشت خاص از دین مزدایَسنی با هیچ عقیدهٔ دیگری سر سازگاری نداشت. او که مانی را مردی بددین و مردم‌فریب می‌پنداشت شاهنشاه را برآن داشت که یک جلسهٔ مناظره تشکیل دهد و مانی را حاضر آورد تا برسر عقائدش با وی بحث کند. یعقوبی به‌اختصار مینویسد که مؤبدان مؤبد در این جلسه بطلان عقائد مانی را به‌اثبات رساند؛ و مانی چون جان خود را در خطر دید از ایران گریخت.[1]

مانی در حوالی سال ۲۵۱م (دهمین‌سال سلطنت شپور اول) به‌سغد و ترکستان سفر کرد و در آن نواحی به‌فعالیت ادامه داد. او از این نواحی شاگردان طراز اولش را به‌سوریه، آسیای صغیر، شرق بالکان و مصر فرستاد؛ و ازآن‌پس برای بیش از ۲۰ سال به‌فعالیتهای تبلیغیش ادامه داد. درآن مناطق بعلت آنکه تعالیم بودا زهد و دنیاگریزی را رواج داده بود، زمینه برای پذیرش تعالیم مانی فراهم بود و مانی موفق شد که پیروان بسیاری بخصوص در ترکستان چین به‌دست آورَد.

درسال ۲۷۳ که شاپور درگذشت و **هرمز اول** به‌سلطنت رسید مانی به‌ایران برگشت. هرمز در حیات پدرش شهریار کابل و پشاور بود و «کوشان‌شاه» لقب داشت.[2] او مثل پدرش آزاداندیش و مردم‌دوست بود و سیاست آزادی دینی را دنبال کرد. درتعقیب همین سیاست، او مانی را به‌پایتخت فراخواند ومورد حمایت قرار داد. شاید او فکر میکرد که تعالیم مانی که تلفیق همهٔ ادیان درون مرزهای کشور بود، میتواند در تحکیم وحدت ملی کمک کند و اساس سلطنت را

۱- تاریخ یعقوبی: ۱ / ۱۶۱.

۲- ناحیهٔ قندهار ودرهٔ کابل و پشاور، تا کویته وخضدار را کوشان، و شهریارش را کوشانشاه میگفتند.

مستحکم سازد. بعلاوه منطقهٔ فعالیت تبلیغی مانی در سالهای اخیر به‌منطقهٔ حاکمیت هرمز نزدیک بود و بی‌شک هرمز هم به‌دور از تأثیر عقائد مانی نبوده است.

ولی ازآنجا که عقائد و افکار مانی موافق طبع مغان زرتشتی نبود، بخصوص که سرسخت‌ترین دشمن مانی یعنی کرتیر دررأس دستگاه دینی و قضایی کشور قرار داشت، حمایت هرمز از مانی سبب تضعیف پایه‌های سلطنتش شد و او پس از روی کار آمدنش با رقابت برادرش بهرام مواجه شد که به‌یاری بخشی از سپهداران کشور و با برخورداری از حمایت مغ‌ها خواستار سلطنت برای خودش بود. رقابت دو برادر سر انجام در سال ۲۷۴ به‌ازمیان رفتن هرمز انجامید و بهرام به‌سلطنت نشست.

در عهد یکسال و نیمهٔ **بهرام اول** مبارزهٔ علنی دستگاه فقاهت زرتشتی با آئین مانی آغاز شد، و این مبارزه از حمایت دربار برخوردار گردید. چون مانی از یک خاندان متنفذ بود و ظاهرا پیروان بسیاری در نقاط غربی و شرقیِ کشور (عراق، خوزستان، سغد، باختریا) داشت، دستگیری و قتل او میتوانست عواقب ناخوشایندی را برای دربار بهرام اول درپی داشته باشد. برای توجیه نابودسازی مانی یک جلسهٔ مناظره با شرکت بلندپایه‌ترین مؤبدان در دربار تشکیل شد و از مانی خواسته شد که ازآئین و ادعاهای خویش دفاع کند. در این مجمع که دادگاه ویژهٔ روحانیت بود فقهای زرتشتی با دلائل قطعی ارتداد وکفر مانی را به‌اثبات رساندند و فتوای بازداشت اورا صادر کردند. مانی پس از صدور این فتوا به‌فرمان شاه بازداشت و زندانی شد. طبق سنتی که درآئین زرتشتی وجود داشت، کسی‌که از دین برمیگشت و مرتد میشد می‌بایست او را به‌زندان افکنند و یکسال به‌او مهلت دهند و با موعظه و دلائل شرعی او را با حقانیت دین مزدایَسنا آشنا کرده به‌او امکان دهند تا توبه کند و به‌دین برگردد.[1] احتمال دارد که مانی را حوالی یکسال در زندان نگاه داشته وی‌را تحت فشار قرار داده باشند تا توبه کند و دست ازادعای نبوت بکشد. ولی مانی دراثر خودتلقینیهای درازمدتی که از اوان کودکیش آغاز شده بود خویشتن را واقعا پیامبر خدا میدانست و به‌حقانیت راه خویش مؤمن بود، و به‌همین سبب بر درستی عقائدش پای فشرد، و نه تنها تن به‌توبه نداد بلکه- چه بسا- از مؤبدان که میکوشیدند وی‌را توبه دهند میخواست که دین او را قبول کنند و از او اطاعت نمایند تا خدا از همه‌شان خشنود گردد.

اینکه پس از دستگیری و حبس مانی چه برسر او آمد گزارش درستی درکتابهای تاریخی در دست نیست. آنچه مسلم است آنکه او در سال ۲۷۶ اعدام شد. یک روایت که بیشتر عمومیت

۱- تاریخ طبرستان: ۲۲ ، نامهٔ تنسر به‌پادشاه طبرستان در زمان اردشیر پاپکان؛ به‌روایت روزبه ابن مقفع.

دارد میگوید که پوست او را برکندند و از کاه انباشتند و برسر دروازهٔ شهر گندیشاپور آویختند. ابن‌الندیم در یک روایتی مینویسد که مانی را در زمان بهرام پور شاپور اعدام کردند، و پس از اعدامش جسدش را به‌دونیم کردند، و هر نیمه‌اش را برسر یکی از دروازه‌های گندیشاپور آویختند. وی روایات دیگری را نیز با تذکر عبارت «گویند» ذکر میکند، و سپس می‌افزاید که در این مورد که مانی را به‌دار آویختند شکی وجود ندارد.[1]

تعالیم مانی

از آنجا که مانی درآغاز فعالیتهایش در منطقه‌ئی آرامی‌نشین عراق میزیست که آئین مسیحیت در آن انتشار یافته بود، و خود او نیز از کودکیش تحت تأثیر بخشهائی از تعالیم ماندائیها بود که وارد مسیحیت شد؛ وی از اوانِ کارش با تصریح به‌اینکه دو دین زرتشت و مسیح ادیان آسمانی‌اند صراحتا اعلام داشت که فرستادهٔ خدا و خاتم نبوت زرتشت و مسیح است و از طرف خدا مأموریت دارد که این دو دین را متحول سازد و دین نوینی را که مجموعهٔ تعالیم این دو دین الهی است ترویج کند. از زمانی که از عراق تبعید شد یا هجرت کرد و به‌شرق کشور و سپس به‌ترکستان چین رفت، تحت تأثیر عقاید بودایی قرار گرفت و بسیاری از تعالیم بودا را نیز در عقیده‌اش وارد کرد. ازاین به‌بعد تعالیم او آمیزه و تلفیقی بود از همهٔ ادیان موجود دردرون مرزهای ایران، از عرفان زرتشت گرفته تا تثلیث مسیحیت و تناسخ بودایی و زهد ماندائی. او با تشکیل چنین دینی برآن بود که ادیان درون مرزهای ایران را وحدت بخشد و چنددستگی عقیدتی را ازمیان ببرد و دینی همه‌گیر را در ایران رواج دهد.

اساس تعالیم مانی- همچون مغتسله و مسیحیان و ماندائی‌ها- بر زهد و دنیاگریزی و بر شالوده‌ئی که به‌جهان با یک دید بدبینانه مینگریست بنا شده بود. تعالیم او انسان را به‌انزواگرایی و بی‌توجهی به‌امور جهان سوق میداد و به‌موجودی بی‌خاصیت مبدل میکرد که جهان را به‌دنیاخواهان وامیگذاشت تا خود در دنیای اوهام صوفیانه ازدنیا دست بشوید و درخوابی بیدارنشدنی بزید و به‌گمان خود، با دست شستن از دنیا آخرت را برای خودش تضمین کند.

مانی- با تأثیرپذیری از زروانی‌های شرق آسیای صغیر- عقیده داشت که حاکمیت جهان دردست دونیروی خیر و شر است که هردو قائم به‌ذاتند و از ازل وجود داشته‌اند؛ این دو نیرو- یکی نور و دیگری ظلمت- در ازل دو دنیای جداگانه داشتند؛ جایگاه اولی درآسمان و جایگاه

۱- الفهرست: ۵۱۷- ۵۱۸ .

دومی در زیر زمین بود؛ ولی درزمانی شر و ظلمت برنور چیره شد و دنیای او با دنیای نور درآمیخت و چونکه نور نمیتوانست وجود ظلمت را برتابد، ازآن زمان ستیز خیر و شر آغاز شد. خیر و نور که تجلی ذات حق بود میل نداشت که شر و تاریکی برجهان حاکم شود وجهان را به‌تباهی بکشاند؛ ازاین‌رو دست به‌کار ستیزه با او شد؛ ولی این دومی نیز ابزار ستیزه برای خودش آفرید و دربرابر نور صف آراست، و بدین‌ترتیب ستیز پایان‌ناپذیر خیر و شر آغاز شد. در ازل جهان روشنایی و زیبایی که جهان ملکوت و جهان محبت و عدالت و خیر بود ازآنِ **زروان** بود؛ و جهان ماده که جهان تاریکی و زشتی و جهان دیوان و رذیلتها و بدیها بود ازآن **شیطان** بود. اما چون جهان شیطان با جهان زروان درهم آمیخت، روح انسان که تجلی ذات حق است درکالبد مادی تن که متعلق به‌جهان شیطان است حلول کرده زندانی شد. ازآن هنگام انسان در این جهانِ مبتنی برتضاد خیروشر، مجموعهٔ هردوضد گردید؛ یعنی ازطرفی دارای روحی بود آسمانی و متعلق به‌جهان ملکوت، و از طرف دیگر دارای جسمی بود مادی و متعلق به‌جهان تاریکی و دارای هوسهای نفسانی و با گرایشهای شیطانی.

آنچه ازعقیدهٔ مانی برمی‌آمد آنکه انسانِ مادی از آمیزش روح و ماده آفریده شده بود، و تا زمانی که این‌دو به‌هم آمیخته بودند حیات بشر تداوم داشت. در اینجا تناقض آشکاری در عقیدهٔ مانی وجود دارد، وآن اینکه او ازیکطرف وعدهٔ زندگی سعادتمندانه دراین جهان به‌انسان میدهد، و میگوید که وقتی انسان از تعلقات مادی رها شود به‌این سعادت دست خواهد یافت؛ و از طرف دیگر، انسان فقط زمانی میتواند به‌سعادت برسد که از زندانِ مادی تن رها شده باشد، یعنی دیگر به‌شکل مادی فعلی نباشد؛ بعبارت دیگر سعادت انسان با مرگ او آغاز میشود. این موضوعی بود که مانی حل‌ناشده باقی گذاشت، تا قرنها پس ازاو (در قرن دوم هجری) تَصَوُّفِ بصره و بلخ (یعنی طرز فکری که ریشه در تعالیم مانی داشت) بیاید و تصریح کند که دراین دنیا هیچ سعادتی را نمیتوان برای انسان امید داشت. اما آن جنبه از تعالیم او که مبلغ نیستی بود (و این منفی‌ترین و زیان‌بارترین جنبهٔ تعالیم مانی بود)، آن که او پیروانش را به‌گریز از همسرگزینی تشویق میکرد، و به‌این وسیله راه را برای انقراض نسل بشر هموار میساخت.

آفریدگان شیطان به‌گفتهٔ مانی در باده و در زن وگوشت کمین کردند تا هرگاه یک انسانی باده بنوشد یا با زنی همخوابی کند یا گوشت حیوان بخورد، وارد کالبدش شوند و روح را هرچه بیشتر به‌فساد و دشمنی با خدا برانند و به‌سوی عالم شر و ظلمات بکشانند و به‌عذاب جاوید گرفتار سازند. خطرناکترین دیوی که شیطان برای فاسد کردن روح بشر آفرید– به‌گفتهٔ مانی– **آز** (حرص

و دنیاطلبی) بود. **آز** میتوانست همراه تمام اجسام مادی وارد کالبد انسان شود. **آز** در تمام ذرات ماده وجود داشت و همینکه کسی به‌یکی از مادیات دنیایی علاقمند میشد بی‌درنگ لشکر **آز** ازآن ماده وارد کالبدش میشد و اورا وسوسه و مفتون میکرد و وامیداشت که برای حصول آن چیز مادی دست به‌کارهای ناشایسته بزند و به‌سپاه شیطان بپیوندد.

مانی تعلیم میداد که انسان وظیفه دارد که از سپاه اهریمن دوری جوید، دزدی نکند، دروغ نگوید، باده ننوشد، بخل نورزد، دستش را به‌خون هیچ انسانی آلوده نکند، زنا نکند، و به‌سحر و جادو متوسل نگردد. دیگر وظیفهٔ انسان در تعالیم مانی آن بود که با کارهای پسندیده لشکر شیطان را ازخود براند، و روح خود را بپالاید و ذرات ظلمت را از خود دور کند و چنان کند که نور خالص شود و شایستهٔ انتقال به‌جهانِ نور و لذات ابدی که جهان **زروان** است شود. زروان در تعالیم مانی عالَمِ مجرد بود که بدایت و نهایت و زیر و بالا و حد و مرز نداشت، وکسی‌که مؤمن و پارسا و دنیاگریز و پرهیزنده از مادیات بود، روحش پالایش می‌یافت و نور خالص میشد و میتوانست به‌این عالم انتقال یابد. چون سپاه اهریمن در باده و زن و گوشت و اشیای هوس‌انگیز وجود داشتند، وظیفهٔ انسان پرهیز از زن و باده و شهوات نفسانی و از خوردن گوشت حیوانات بود. اینها برای شاگردان طراز اول مانی که روحانیونی درکالبد مادی تلقی میشدند به‌کلی حرام بود، اما مردم عادی مجاز دانسته میشدند درحد نیازشان ازآنها برخوردار شوند، ولی مواظب باشند که وسوسهٔ دیو آز برآنها اثر نگذارد وآزمند نسازد. کسانی‌که در این زندگی نمیتوانستند از متاع دنیا چشم‌پوشی کنند اما به‌دین مانی و بریدن از تعلقات مادی علاقه داشتند، در زندگی بعدی‌شان طاهر به‌دنیا میآمدند و آنگاه هوس متاع دنیایی را دردل نداشتند و میتوانستند پالوده و روحانی شوند و شایستهٔ انتقال به‌عالم زروان و ملکوت آسمان گردند.[1]

مانی اساس عقیده به‌پالایش روح و آمادگی برای انتقال به‌عالم زروان را از تعالیم بودا گرفته بود، و میگفت که انسان آفریده شده است تا مراحل کمال را پیموده روحش را بپالاید و نورانی سازد و آنگاه به‌ملکوت آسمانها و بهشت برین منتقل شود. نحوهٔ پیمودن طریق کمال نزد مانی با تعالیم زرتشت تفاوت اساسی داشت. او معتقد بود که کسی‌که در زندگیش موفق به‌تزکیهٔ نفس و پیمودن مراتب کمال نشود، وقتی دوران عمرش به‌سر رسید روحش دوباره درکالبد دیگری به‌دنیا برمیگردد تا به‌راهش ادامه دهد. یک نفر ممکن است در اثر آنکه در زندگیش راه شیطان را درپیش گیرد بارها به‌دنیا بازگردد و هربار مراتبی از درجات کمال یا سقوط را طی کند.

۱- الفهرست: ۵۰۹ – ۵۱۸ . الملل والنحل: ۲ / ۲۶۹-۲۷۳. کریستنسن: ۲۷۳ به‌بعد.

کسی که در این زندگی بکوشد که در حد توانش از ماده و شر دوری جوید در زندگی آینده‌اش یک انسان روحانی به‌دنیا می‌آید و برای صعود به‌ملکوت اعلی آمادگی می‌یابد. شخصی برای آنکه به‌مرحلهٔ کمال مطلق برسد ممکن است بارها و بارها در زندان تن و در زندگیهای متعدد به‌این دنیا بیاید و از دنیا برود و هربار مراتبی از مراحل را پشت سر بگذارد و به‌کمال نزدیک شود. سرانجام زمانی فرامیرسد که همهٔ انسانهای روی زمین این مراتب و مراحل را گذرانده به‌کمال رسیده‌اند، و آن‌زمان هنگام شکست کامل شیطان و ظلمت، و هنگام جدایی جهان خدا ازجهان شیطان است. با این تعبیر، دوران سعادت انسان- در تعالیم مانی- زمانی آغاز میشود که خودِ انسان در این دنیا وجود نداشته باشد.

بدون تردید این جنبه ازعقیده به‌تناسخ را مانی در سفرهایش به‌کابلستان و چین از پیروان بودا گرفته بود تا به‌برخی از چراییها که دررابطه با قضا و قدر برایش مطرح بود پاسخ دهد، و علت سعادت و شقاوت انسانها بدون دخالت خودشان را توجیه کند. او میدید که برخی از انسانها درمحیطی پیدا میشوند و پرورش می‌یابند که همیشه دررنج و محنتند، و برخی دیگر درمحیطی رشد میکنند که همیشه درناز و نعمتند. شاید او به‌دنبال یافتن پاسخی به‌این پرسش بود که چرا باید چنین باشد؟ وآیا انسانها در این سرنوشت دخالتی دارند؟ اگر دخالت ندارند آیا این امر تصادفی است یا چنانکه مغتسله و مسیحیان میگفتند مُقَدَّرِ ازپیش تعیین‌شده است که درآسمانها نوشته میشود؟ او پاسخش را نزد پیروان بودا یافت وآن‌را قبول کرد. تناسخ در آئینهای هند یک عقیدهٔ کهن بود و بودا نیز آن‌را تبلیغ کرده بود. بنا براین عقیده، انسان بارها و بارها به‌دنیا می‌آید و از دنیا میرود و در این زندگیها مسیر کمال را طی میکند تا به‌کمالِ مطلق و «نیروانا» برسد و به‌روح خالص مبدل گردد. نحوهٔ زیست او از لذت و درد و خوشبختی و بدبختی نیز بازتاب زندگی او درمرحلهٔ گذشته است وآنچه او اکنون درآنست خودش در زندگی گذشته برای خودش گره زده است. مانی این عقیده را گرفته بطور بسیار ناقصی تبلیغ کرد.

مانی ازهرکدام ازآئینهای خاورمیانه وآسیای میانه چیزهائی بطور ناقص گرفت وکوشید که با تلفیق آنها دین نوینی بسازد که به‌گمان او میتوانست سعادت بشر را تأمین کند. بیشترین تأثیرپذیری او از مغتسله و صابئین بود و به‌همین علت بخش اعظم تعالیم اورا عقاید این فرقه بویژه زهد و دنیاگریزی شدید ماندائی‌ها تشکیل میداد؛ و به‌همان اندازه که مغتسله از یهودان اکراه داشتند او نیز با آئین یهود مخالف بود تا جائی که موسا را پیامبر واقعی نمیدانست.

عقیده به‌دونیروی خیر و شر را مانی از تعالیم زرتشت اقتباس کرده بود، منتها بصورتی بسیار

ناقصتر از آنچه درگاتا مطرح شده بود. درگاتا خیر و شر دوگوهرند که با انسان زاده شده و همراه اویند و از ذات او جدا نیستند؛ نزد مانی این دوگوهر همچون دو ایزد رقیب ازلی جلوه‌گر شده‌اند که در خارج از انسان وجود دارند و جهان درآغاز آفرینش در میان آن‌دو تقسیم شده بوده است. در اینجا مانی به‌نحوی نظر زروانی‌ها را انعکاس میداد. درحالی‌که خیر و شر درگاتا بصورت دوخصلت قابل تعریف دقیق مطرح شده‌اند که یکی فضیلت و دیگری رذیلت است، در عقیدهٔ مانی هریک از خیر و شر مدبران حقیقی عالم پنداشته شده‌اند که هرکدام قلمرو خاص به‌خودش را دارد و پیروان خویش را به‌سوی آن میکشاند. تنها وجه مشترک میان خیر و شر نزد زرتشت و مانی در پایان دنیا دیده میشود، و آن اینکه مانی هم مثل زرتشت عقیده داشت که سرانجامْ خیر و نور به‌پیروزی نهایی خواهد رسید و شر با تمام جنودش برای همیشه از عالم زروان جدا خواهند شد. دراینجا نیز تفاوت زرتشت و مانی درآنست که زرتشت پیشبینی میکند که پس از پیروزی نهایی خیر و نور بر شر و ظلمت، سعادت مادی بشر به‌تحقق میرسد و ستم از جهان رخت برمی‌بندد و همه از نعمتهای روی زمین برخوردار میشوند و دیگر محرومیت و ستم وجود نخواهد داشت و عدالت مطلق در سراسر گیتی حکمفرما خواهد شد؛ ولی مانی در این مرحله قناعت مطلق و چشم‌پوشی از لذتهای مادی و دنیایی را می‌بیند، که چون دیگر دیو آز وجود ندارد کسی به‌خوراکیهای لذت‌آور وگوشت و زن و شراب تمایل پیدا نخواهد کرد و رغبت به‌لذتهای مادی از بین خواهد رفت و بشر درآسودگی خیال و رضایت کامل و زهد مطلق خواهد زیست، و از آن‌پس هیچ نیازی به‌مادیات دنیایی را در خود احساس نخواهد کرد؛ و این زمانی خواهد بود که بشر نه در این دنیا بلکه در عالم زروان بوده باشد.

درتعالیم گاتا وظیفهٔ انسان کاملا مشخص و فرجام او نیز در ارتباط باکردار و رفتارش قابل درک است؛ زیرا بدی و خوبی درگاتا به‌درستی تعریف شده است و انسان نیکسیرت میداند که باید از بدیها بپرهیزد و نیکی پیشه کند. در تعالیم گاتا کشاورزی، دامپروری، خانه‌سازی، آبادکردن شهر و روستا، کمک به‌همنوع، ایثار و فداکاری درراه سعادت دیگران، مبارزه بامفاسد اجتماعی، ... همهٔ اینها کارهای شایسته و خداپسند است که موجب سعادت دنیوی و اخروی انسان خواهد شد. خشم، مستی، جنگ و تعدی و تجاوزگری، تخریب کشتزار و باغستان، کشتن انسان و حیوان، ویران کردن آبادی و خانه، ایجاد ناامنی، همه درردیف بدیها قرار دارند که سبب شقاوت انسان در این دنیا و عذاب جاویدان اخروی هستند. ولی مانی در عین اینکه دزدی و بخل و قتل نفس و میگساری و جادوگری را در زمرهٔ محرمات قرار داد، بدی و نیکی را به‌درستی

تعریف نکرد و نخستین ضرورت زندگی انسان که آمیزش جنسی و خوردن غذاهای لذیذ بود را برای متقین تحریم کرد، و یک زهد خشک و خشن را که تمام لذات مادی اینجهانی را از انسان میگرفت تبلیغ نمود. از این نظر تعالیم مانی درست در جهت مقابل تعالیم زرتشت بود؛ زیرا زرتشت نه تنها متاع حیات دنیا را تحریم نکرد بلکه در همه‌جا تأکیدش بر آبادکردن دنیا، توسعه دادن به‌کشاورزی و دامداری، و فراهم آوردن وسائل آسایش وآرامش و لذت و سعادت خود و دیگران بود، و انسانها را تشویق میکرد که به‌استفادهٔ معقول و متعارف ازمادیات روی آورند وکاری کنند که همهٔ مردم روی زمین به‌همهٔ نعمتهای زمینی دسترسی داشته باشند وکسی از مردم جهان در محرومیت به‌سر نبرد.

عمل صالح نزد مانی در نماز و روزه و ذکر و دعا و نیایش و سکوت و تأمل در ملکوت آسمان و تلاوت آیات ارژنگ و حضور در نماز دسته‌جمعی روز یکشنبه خلاصه میشد. اما درگاتای زرتشت، کار و تلاش بخاطر برخورداری بهتر از نعمتهای خدادادیْ اساس عمل صالح را تشکیل میداد. دین مانی یک دین دنیاگریز وآرمانی و رؤیایی بود که با طبیعت و سرشت انسانها سازگاری نداشت. اما دین زرتشت یک دین دنیاساز بود و درآن کلیهٔ گرایشهای ذاتی انسان درنظر گرفته شده بود. اگر هدف از خلقت بشر، چنانکه زرتشت تعلیم داده بود، جانشینی خدا بر روی زمین بود، بشری که مانی میخواست پرورش دهد، از برآوردن مأموریتی که به‌بشریت واگذار شده بود عاجز میماند، زیرا نه تنها درصدد آباد کردن جهان نبود بلکه هیچ توجهی به‌جهان نشان نمیداد؛ و همهٔ تأکید مانی بر روی گریز از دنیا و احتراز از مادیات دور میزد؛ او حتی شدیدا برروی خودداری مردان و زنان از زن گرفتن و شوهر کردن تأکید میکرد و مجرد زیستن را برترین فضیلت برای انسان میشمرد. او تعلیم میداد که تنها راه پالایش روح از ماده و ظلماتْ ترک دنیا و انزواگرایی و زهد و اجتناب از لذائذ است؛ و بدین طریق میتوان سپاه شیطان را بی‌یاور و منزوی و ناتوان ساخته به‌شکست کشاند. پیروان مانی موظف بودند که حد اکثرِ ساعات شبانه‌روز را به‌نماز و نیایش و ذکر و وِردخوانی اختصاص دهند و فکرشان را از هرگونه مشغولیت به‌امور مادی و دنیایی دور نگاه دارند، و تا میتوانند روزه بگیرند و درگرسنگی بسر ببرند و ریاضت بکشند و هوای نفس رابکشند و فقیرانه بزیند. او برای پیروانش مقررکرده بود که روزی چهار نوبت نماز بگزارند و در نمازهایشان آیات ارژنگ را با صدای خوش و دلکش تلاوت کنند، و برای هرنمازی وضوی جداگانه بگیرند؛ و دائم در ذکر و تسبیح باشند. او همچنین مقررکرده بود که پیروانش سالی سی روز روزه بگیرند. ماه روزهٔ مانویان ماه بهمن بود. روزهٔ مانویان با سپیده

دمان آغاز میشد و با غروب آفتاب به‌پایان میرسید. پیروان مانی همچنین وظیفه داشتند که در هرماه از یازده ماه دیگر سال را هفت روز روزه بگیرند.[۱]

این پیامبرِ لذت‌ستیز و مبلغ فقر ودرد و رنج وانزواگرایی وگریز ازفعالیت و دنیاسازی ومخالف همسرگزینی برآن بود که با تأثیرگذاری برسلطهٔ سیاسی از این سلطه یک حکومت آرمانی و عدالتگرا و زهدپیشه بسازد و سلطهٔ دیو آز را برای همیشه ازجهان براندازد و قناعت مطلق را برجامعهٔ بشری حاکم سازد. در اینجا مانی یک آرمانگرای منفی‌باف بود که طبیعت بشری را ازیاد برده بود و خیال میکرد که با زُهد میشود بشر را ازطبیعت افزون‌طلبیش برید و خصلت دنیاخواهی بشر را ازمیان برد. آنچه او میگفت به‌یک تعبیر، مبارزه با کلیت جریانِ تمدن بشری بود.

بی‌تردید، گسترش عقیدهٔ مانی میتوانست کاری‌ترین ضربهٔ سیاسی را به‌دولت ایران و جامعهٔ ایرانی وارد سازد، و روحیهٔ سازندگی که لازمهٔ حفظ شوکت و قدرت ایران بود را از ایرانیان بگیرد و دولت نوپای ساسانی را تا لبهٔ فروپاشی نهایی به‌پیش ببرد. هم شاپور اول و هم جانشینان او و هم سیاستسازان ایران متوجه این خطر در عقیدهٔ مانی بودند. هرچند که در زمان شاپور اول، به‌علت پیروی دربار از سیاست آزادی دینی درکشور، مانی همچنان آزادانه درشرق کشور به‌فعالیتهای تبلیغیش ادامه داد؛ ولی پس از شاپور مبارزهٔ همه‌جانبه‌ئی برضد او و تعالیمش به‌راه افتاد، مانی به‌قتل رسید و مانویان به‌شدت قلع و قمع شدند.

تشکیلات مانوی

مانی برای نشر عقائدش تشکیلات بسیار منظمی ایجاد کرد. او پیروانش را در پنج درجه تقسیم بندی کرده بود. نخستین درجه از پیروان او ۱۲ شاگردِ برجسته بودند که رأس هرم تشکیلاتی مانی را تشکیل میدادند. او به‌این ۱۲ تن لقب **فریشتگان** (فرهیختگان/ معصومان) داده بود. اینها کسانی بودند که علم دین را بی‌واسطه از شخص مانی (یعنی از منبع وحی) دریافت میکردند، و بمثابهٔ خلفای مانی و رسولان او برای فعالیت در راه جلب پیرو بودند. در نظر پیروان مانی اینها ذاتهای مقدس و معصوم و روحانی به‌شمار میرفتند و آرای فقهی‌شان حجت به‌شمار می‌آمد.

ما نمیدانیم که انتخاب عدد ۱۲ برای مأموران طراز اولش را مانی تا چه حد در ارتباط با

۱- الملل والنحل: ۲ / ۲۷۲-۲۷۳. الفهرست، ۵۱۶ .

سنتهای ایرانی انجام داده است؛ ولی یک تصریح تاریخی به‌وجود دوازده نقیب (افسر) را ابتدا در نوشته‌های گزینوفون راجع به‌تشکیلات اداری شاهنشاهی هخامنشی درزمان کوروش بزرگ می‌بینیم.[۱] محققا این انتخاب مانی ریشه در عقائد دینی کهن بابلی داشته است که جهان مادی را میان دوازده خدا تقسیم کرده بودند به‌گونه‌ئی که هرکدام از آنها سی روز از سال را بر جهان حکومت میکردند. اینها همان دوازده خدائی بودند که در دورانی از تاریخ بر بروج دوازدهگانه اطلاق شد و نامهای بابلی کهن را برای همیشه حفظ کردند.[۲] ازاین انتخاب چنین برمی‌آید که مانی خودش را بصورت یک ذات والا مطرح کرده که دوازده ذات روحانی و معصوم احاطه‌اش کرده‌اند و در مجموع خود یک شکل زمینی از حکومت آسمانی اساطیر کلدانی و بابلی را بوجود آورده‌اند که مانی در مرکز آن واقع شده است.

بعد از خلیفگان دوازده‌گانه ۷۲ دوتن **ایسپسگان** (اولوالعلم) قرار میگرفتند، که شاگردان آن دوازده معصوم به‌شمار میرفتند و علم دین را از معصومان دوازدهگانه فراگرفته بودند. وظیفهٔ اینها سفر به‌دور دنیا برای تبلیغ آئین مانی بود. این عدد ۷۲ نیز بدون رابطه با اساطیر دینی بابل نبوده است. در مرحلهٔ پائینتر ازاینها ۳۶۰ خردمند قرار میگرفتند که **مهیستگان** (کلانتران) لقب داشتند. اینها افرادی بودند که میان مردم میزیستند و تبلیغ میکردند و در مراسم عبادی برای نمازگزاران ارژنگ میخواندند. تعداد اینها چنانکه می‌بینیم به‌عدد روزهای سال است و راه به‌اساطیر کهن می‌برد. بقیهٔ مردم جهان که به‌تعالیم مانی گرویده بودند و زندگی عادی را میگذراندند دو طبقه بودند؛ یکی **گزیدگان** (اصفیا) که تعالیم مانی در قلبشان رسوخ یافته بود و پیروان عامی اورا تشکیل میدادند؛ دیگر **نیوشگان** (مستمعان) که تحت تأثیر مبلغان دین مانی درمراسم عبادی و سخنرانیها حاضر میشدند و به‌تلاوت ارژنگ گوش میدادند و مؤمنان بالقوه به‌شمار میرفتند.

اینها پنج طبقه بودند که چترمانی برسرشان گسترده بود و نجات‌یافتگان به‌حساب می‌آمدند. بهترینها درمیان این پنج طبقه معصومان دوازدهگانه (فریشتگان) یعنی جانشینان بلافصل مانی بودند

۱- کوروشنامه: کتاب ۱، فصل۲، بند ۵ .

۲- عدد دوازده نزد اقوام سامی و آرامی معنای مقدسی داشت. چنانکه شمار رؤسای قبائل عبرانی که همراه موسا بودند، دوازده تا ذکر شده است (اسباط اثناعشر)؛ خلفای عیسا مسیح (حواریون) نیز دوازده تا بودند. در کلده یکی از ذوات آسمانی دوازده گانه تموز بود که طبق اساطیر بازمانده از دوران سومری، زمان پادشاهی و حکمرانیش در ماه تموز و ناظر بر ثمربخشی درختان (درخت خرما) بود. بنا بر یک اسطورهٔ کهن سومری، تموز زمانی به‌دست دشمنانش به‌قتل رسیده بود. از آن زمان در ماه تموز به‌عزا مینشستند و ده روز برای تموز زاری و ندبه میکردند و برسر و رویشان میزدند.

که ازتمام تعلقات دنیایی بریده شده بودند، ازدواج نمیکردند، گوشت و غذاهای لذیذ نمیخوردند، باده نمینوشیدند، همواره در ذکر و نماز و روزه بودند، و روح خالص در جسم مادی تلقی میشدند و صفت **روحانی** داشتند.

جامعۀ ایمانی مانی شکل یک هرم را داشت که شخص مانی بعنوان پیامبر خدا در نوک آن ایستاده بود. پس از او معصومان دوازدهگانه در رأس هرم جا میگرفتند؛ کمر هرم را به‌ترتیب، دوطبقۀ ایسپسگان و مهیستگان تشکیل میدادند؛ شالودۀ هرم از طبقۀ گزیدگان تشکیل میشد و قاعدۀ هرم را نیوشگان و عوام میساختند که در مراحل نخستینِ طی طریق تقوا از هرگونه تکلیف شرعی آزاد بودند و محرمات شرعی مثل همسرگیری و خوردن گوشت حیوان برایشان مباح شناخته شده بود، ولی وقتی به‌مرحلۀ بالاتر ارتقاء می‌یافتند موظف بودند که از این محرمات اجتناب کنند تا از آلایشها پالوده شوند. اگر بخواهیم تشکیلات مانوی را به‌زبان امروزین بیان کنیم چنین میشود: ۱- رهبر. ۲- شورای مرکزی. ۳- اعضاء. ۴- هواداران. ۵- دوستداران (سمپاتها).

تأثیر دین مانی

تعالیم مانی بر روی دولایه از مردم جامعه میتوانست بیشترین تأثیر را داشته باشد؛ یکی عناصر عصیانزدۀ طبقات مرفه که از فساد حاکم بر طبقۀ خویش بیزار و ازآن طبقه روگردان شده بودند و در جستجوی وسیله‌ئی برای ابراز انزجارشان نسبت به‌طبقات مرفه و فاسد برآمده بودند، و درعین حال در جستجوی راهی برای رسیدن به‌یک معنویت رستگاری‌بخش بودند که آنها را از قیدوبندهای آزمندانۀ طبقۀ مرفه برهاند. شخص مانی ازاین دسته بود. دیگر عناصر محروم و سرکوبخورده و ستم‌کشیدۀ جامعه که از دستیابی به‌هرگونه سعادت اینجهانی مأیوس شده بودند و کین شدیدی از اربابان خویش در دل داشتند. اینها از طرفی میتوانستند با روی آوردن به‌زهد خشک مانی رفاه و آسایش اربابان را به‌استهزاء بگیرند و بدین‌وسیله کینه‌های خفته دردرون خود را به‌نحوی کاهش دهند؛ و ازطرف دیگر با تحمل زهد خشک امیدوار باشند که چون عمر عاریتی انسان زودگذر است، سعادت و شقاوت نیز عاریتی وگذرا است، و انسان میتواند در این سرای سپنجی هر دردی را به‌نحوی تحمل کند و امیدوار باشد که با مرگش درد و رنجش پایان خواهد گرفت و درپی آن یک زندگی پرسعادت جاودانی را آغاز خواهد کرد که از این عالم مادی جدا است.

این دولایه را میتوان در پیگیری خط سیرگسترش عقائد مانی در جوامع خاورمیانه یافت. لایۀ نخست سرانجام درتعالیم مانی یک تصوف اشراقی را کشف کرد و پس ازاو تحولاتی درآن

ایجاد کرده آن‌را بصورت یک مکتب پرداخت و پیروی کرد. همین خط فکر را اگر دنبال کنیم به‌تصوف اشراقی قرنهای چهارم هجری به‌بعد در خاورمیانه بخصوص در ایران میرسیم، و رد پای شاگردان مانی را به‌وضوح در آن می‌یابیم. لایۀ دوم پس از مانی به‌یک زهد خشک و پوچ رسید که جز محرومیت فردی هیچ اثری را در زندگی فرد و جامعه نداشت. رد پای این زهد را نیز میتوانیم در تصوف قرنهای دوم هجری به‌بعد در خاورمیانه، بخصوص در تصوف بصره و شرق خراسان بیابیم.

مانی ابتدا تعالیمش را به‌زبان پهلوی نگاشته بود وکتاب شاپورگان را که به‌شاهنشاه تقدیم داشت به‌زبان پهلوی بود. ولی چونکه پیروان او عمدتا آرامی و سریانی بودند بعدتر تعالیمش را به‌زبان سریانی تحریر کرد و نوشته‌هایش را برای آنکه به‌اذهان عوام نزدیک کند با تصاویر آراست. ابن‌الندیم مینویسد که مانی هفت کتاب نوشته بود، که یکی از آنها به‌زبان فارسی و بقیه همه به‌زبان سریانی بود. نام این کتابها را ابن‌الندیم چنین ذکر کرده است: ۱- شاپورگان، ۲- سِفرُالأسفار (مادر کتابها)، ۳- سِفرُالجبابره (کتابِ زورگویان)، ۴- سِفرُ الأحیاء (کتابِ زندگان)، ۵ - فرائضُ المُحِبّین (وظایف دوستداران)، ۶- فرائضُ المستمعین (وظائف شنوندگان)، ۷- پراگماتیا (عباداتِ عملی).[۱]

این نوشته‌ها را رسولان مانی در نقاط مختلف جهان ازترکستان چین گرفته تا آسیای میانه و شام و مصر انتشار دادند، و در هرکدام از اقوام به‌زبان مردم آن قوم ترجمه کردند. تعالیم مانی در میان آرامیهای عراق و در شام و مصر نقش بسیار مؤثری را در تحول بخشیدن به‌افکار دینی ایفا کرد. نشانه‌هائی دردست است که درقرن سوم و اوائل قرن چهارم بخشهای بزرگی از ملتهای مصر و شام ازدین مانی پیروی میکردند، درحالی که هنوز مسیحیت در این سرزمینها چندان گسترشی نیافته بود. مکتب مانی در قرنهای سوم و چهارم سرسخت‌ترین رقیب مسیحیت در خاورمیانه به‌شمار میرفت، به‌گونه‌ئی که تا نیمۀ قرن چهارمْ مسیحیت دربرابر مانویت مجال فعالیت نداشت. ولی از هنگامی که مسیحیت بعنوان دین رسمی امپراطوری روم مطرح شد، مانویت در آسیای صغیر و شام و مصر زیر فشار گروههای جهادگرِ مورد حمایتِ دولت روم تضعیف شد و ازصحنۀ اجتماعی کنار زده شد تا مسیحیت جایش را بگیرد و همان سخنانِ مانی را تکرار کند. از آنجا که دین مانی یک دین ایرانی بود، طبیعی بود که سیاستسازان دولت روم به‌آن به‌عنوان یک دین سیاسی بنگرند و با آن مبارزه کنند. دین مانی در مصر و شام و آسیای صغیر، هم از طرف دستگاه

۱- الفهرست: ۵۱۹ .

منسجم تبلیغاتیِ مسیحیان تحت تعقیب شدید قرار داشت، و هم دستگاه سیاستساز روم همواره مانویان را سرکوب میکرد و ازمیان می‌بُرد. ازنیمهٔ قرن چهارم به‌بعد تصفیه‌های جسدی برنامه‌ریزی شده در سرزمینهای امپراطوری روم دنبال شد، و مانویان به‌اتهام هوادار ایران، دوستدار بیگانه، و خائن به‌وطن سرکوب و نابود شدند. اینکه دین مانی با وجود همهٔ گستردگی که در مصر و آسیای صغیر و شام حاصل کرد خیلی زود جایش را به‌مسیحیت داد ناشی از همین سرکوب همه‌جانبه از مانویان در این سرزمینها بود.

در عین حالی که پیروان مانی در این سرزمینها تحت فشارهای شدید مجبور به‌ترک دین شدند، تعالیم مانی به‌نوبهٔ خود در سوق دادن جماعات بشری این بخش از آسیای غربی و شمال آفریقا به‌سوی مسیحیت سهم عمده ایفا کرد. زیرا درتعالیم مانی برای مسیح و تثلیث مسیحیت جای خاصی وجود داشت و به‌عیسا یک تقدس آسمانی بیش ازآنچه که در میان مسیحیان شناخته شده بود می‌بخشید. علاوه برآن، مانی به‌تکرار تأکید کرده بود که او همان منجی موعود است که عیسا مسیح بشارتش را داده بوده است. این گفته میتوانست به‌نوبهٔ خود بعنوان ابزار تبلیغی کارآمدی برای اثبات حقانیت دین مسیح در اختیار مبلغان مسیحی قرار گیرد، و درمیان سرکوب مانویان در زمینهای امپراطوری روم بسیاری از جماعاتی که تحت تأثیر زهد مانی قرار داشتند را به‌سوی مسیحیت بکشاند.[۱] ولی همان مانویانی که به‌اجبار به‌دین مسیح درآورده میشدند عقائد و دانسته‌هایشان را حفظ کرده وارد دین مسیح کردند، و این امر در نقش دادن آئین مسیحیت بصورتی که امروز هست نقش بسیار مؤثری ایفا کرد.

هرچند که مانویت در غرب آسیا تا اوائل قرن پنجم جایش را به‌مسیحیت داد و ازآن‌پس در آسیای صغیر و مصر و شام هیچ نامی ازآن برجا نماند؛ ولی این آئین در ترکستان و سُغد که ازنظر سنتی مرکز فعالیتهای بودائیان بود چند قرن ماندگار شد؛ و با ظهور مزدک تأثیرات بسیاری از تعالیم مزدک گرفت و تحولات نوینی پذیرفته به‌عرفان زرتشت و مردمگرایی مزدکی نزدیک گشت و قرنها در جوامع ایرانی و همچنین در میان ترکان ناحیهٔ سیحون به‌زندگی ادامه داد. در قرن دوم هجری با ورود اسلام بعنوان آئین نوین به‌این منطقه، مانویت نوین که در مجموع خویش آمیزه‌ئی بود از آئینهای مزدکی و مانوی با همهٔ ارزشها و سنتهایش وارد اسلام شد، و مانویانی که مسلمان شده بودند مکتب نوینی را در خراسان و عراق به‌وجود آوردند که چیزی جز مانویت در لباس اسلام نبود. این مکتب در تاریخ اسلام به‌نام «زندقه» شهرت یافت. بدینگونه مانویت نوین

۱- بررسی‌نقش مانی درگسترش مسیحیت نیازمند یک‌تحقیق مفصل‌است‌که جایش دراین‌مختصر نیست.

ازآن‌پس در شکل دادن فرهنگ و تمدن اسلامی سهمی به‌سزا ایفا کرده به‌زودی مکتب دیگری نیز، که به‌نام تصوف میشناسیم را شکل داد.